

# دهه اول محرم الحرام

## شرح حدیث جابر

### جلسه چهارم

آیت الله علی رضایی تهرانی

۱۴۴۴/۰۱/۰۳ هجری قمری مقارن با ۱۴۰۱/۰۵/۱۰ هجری شمسی

«أعوذُ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ الْأَعْظَمِ وَتَتَبِعَةَ الْعَالَمِ

هَادِي السُّبُلِ وَمُنْجِي الْبَشَرِ، سَيِّدِنَا وَمَوْلَانَا، حَبِيبِ إِلِهِ الْعَالَمِينَ، آيَا الْقَاسِمِ الْمُصْطَفَى مُحَمَّدٍ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ)».

«وَعَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُعْصومِينَ الْمُكْرَمِينَ وَلَعَنُ الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ مِنَ الْآنَ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ».

«قال الإمام الباقر عليه السلام: إياك والرجاء الكاذب، فإنه يوقعك في الخوف الصادق».

شب چهارم محرم الحرام، ایام حزن و اندوه اهل بیت (علیهم السلام)، ان شاء الله حزن ما ذخیره فرح ما در برزخ و قیامت ما بوده باشد به برکت صلوات بر محمد و آل محمد (ص).

وصایا و سفارش های امام باقر (علیه السلام) را به جابر بن یزید جعفری که از اصحاب سر امام است را عرضه می داریم.

امام باقر (علیه السلام) فرمودند که جابر، یک ترس دروغین داریم و یک ترس راستین. یک امید دروغین داریم و یک امید راستین. اگر سخن به راست و دروغ متصف بشود معنایش مشخص است، حرف دروغ یعنی حرفی که مطابق با واقع نیست، اگر بگویم حالا روز است، دروغ است.

حرف راست حرفی است که با واقع مطابق است. بگویم الان شب است، درست است؛ اما خوف و رجاء، بیم و امید دو حالت نفسانی هستند مثل گرسنگی، مثل تشنگی. اگر من گرسنه هستم این حالت نفسانی است، این یک ادراک درونی است. حالا اگر گفتم گرسنگی صادق باید ببینیم یعنی چه؟

امام باقر (علیه السلام) به جابر می گوید که ترس راستین، امید راستین، این ها را دنبالش باش. از ترس دروغین و امید دروغین فرار کن یعنی چه؟

ترسی که راست باشد؛ در این جمله راست بودن و دروغ بودن یعنی بی جا بودن و به جا بودن. اگر ترس بی جا باشد می گوئیم ترس دروغین. اگر رجاء و امید بی جا باشد می گوئیم امید کاذب، امید دروغین.

مطلبی که من از مرحوم ملکی تبریزی استاد عرفان مسلم قرن اخیر عرض کنم، بهره ببرید و می دانید که ملکی تبریزی از اولیاء الهی است و اخیراً مقام معظم رهبری افشاء کردند که من از مرحوم امام پرسیدم که شما درس جلسه حاج میرزا جواد آقا نرفتید؟

مرحوم امام با یک تأثیری فرمودند که آقای حاج محمدعلی اراکی من را به درس جناب ملکی تبریزی بردند، آن وقت من عرفان نظری کار می کردم پیش مرحوم شاه آبادی و ذهن من از آن مطالب پر بود؛ لذا وقتی رفتم درس ایشان و خیلی نپسندیدند و ادامه ندادند و حالا غصه می خورم که چرا من از نفس الهی این مرد بی بهره ماندم، مردی بزرگی است.

کتاب هایی داریم بین دست اهل دل، مثل مفاتیح که دست ما می چرخد، یک اسرار الصلاة دارد، عالی؛ یک المراقبات دارد عالی؛ یک لقاء الله دارد عالی!

اهل دل است. استاد ما حضرت آقای حسن زاده فرمودند من کتاب های ایشان را مطالعه کرده بودم خیال می کردم قبر ایشان نجف است. یک نفر به من گفت که قبر آقای ملکی تبریزی قبرستان شیخان است. عجیب (بود برای من)، بلافاصله کفش و کلاه کردم آدم قبرستان شیخان و حالا قبر را نمی شناسم بلد نیستم. هیچ کسی در قبرستان نبود و صبح زود علی الطلوع دارم بین قبرها می گردم پیدا نمی کنم. یک آقای از در شرقی وارد شد و گفت آقای

حسن‌زاده، قبر آقای ملکی تبریزی اینجاست و به من نشان داد و از در غربی خارج شد.

جان گرگان و سگان هر یک جداست متحد جان‌های شیران خداست

ایشان می‌گفتند در حال بیرون رفتن از در بود، به خودم آمدم و گفتم آقا شما که بودید؟  
من را از کجا می‌شناختید و از کجا فهمیدید که من دنبال چه هستم؟

رویش را برگرداند و یک لبخند زد و فرمودند ما مشتری‌هایمان را می‌شناسیم. مرحوم ملکی تبریزی در اسرار الصلاة نکته عالی دارد. می‌فرماید چهارتا واژه است که این‌ها باید معنایش دقت شود. ما یک حقم داریم، یک امیه داریم، یک عمل داریم و یک رجاء.

متأسفانه، متأسفانه، گستره هیچ زبانی به مانند زبان عربی اصیل نیست و لذا ما در برگردان واژگان مشکل داریم، یعنی خیلی از واژگان در کلام عرب است که ما برایش واژه مستقل نداریم. حقم، نابخردی، امیه، آرزوی پوچ، امل، آرزوی نصفه‌نیمه، رجاء، آرزوی صادق اینجوری باید ترجمه کنیم. بعد ایشان مثال می‌زند مثالش برای من مهم است، می‌گوید یک موقع شما نه زمینی تهیه کردید، نه بذری تهیه کردید، نه آبی در نظر گرفتید، فکر ت هم این است که دری به تخته بخورد و امسال آخر سال زراعی، شما صد تن گندم داشته باشید، به این می‌گوییم دیوانگی، حقم.

من نه می‌خواهم حوزه بروم، نه دانشگاه بروم، نه مطالعه کنم، نه منبری بشنوم و نه با اهل اطلاع نشست و برخاست کنم. معرفت من زیاد می‌شود؟

نمی‌شود، هرچیزی راهی دارد. به این می‌گوییم حقم، ایشان می‌گوید شما زمین تهیه کردید، اما بذر تهیه نکردید، کشت نکردید. تصور این است که شاید کسی پیدا شود که روی زمین شما کشت کرده باشد و یک چیزی به ما رسیده باشد، می‌گوید اسم این را می‌گذاریم امیه یعنی خیال باطل، آرزوی خام. یک موقع زمین شما تهیه کردید، بذر هم تهیه کردید و آب را همه تهیه دیدی، زمینت را خوب شخم نزدی، خوب نکاویدی، بذرت هم بذر مطلوبی نیست، آبت هم خیلی به اندازه نیست؛ ولی امید دارید و با همین کارهای نصفه‌نیمه یک محصول مرغوبی به دست برسد، به این می‌گوییم امل، آرزوی نصفه‌نیمه. در دعا، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) چه گفتند؟

«رَبِّانْ لِنَافِكِ أَمَلًا طَوِيلًا»<sup>۲</sup>، خدایا ما به تو آرزو و دل‌بستگی داریم، امیدها داریم و خیلی هم کار نکردیم.

مرحوم ملکی می‌گفت که یک زمین حاصلخیز، شخم هم زدی، بذر خوب هم تهیه کردی، آب فراوان هم تهیه کردی، کشت کردی، به موقع آفت‌زدایی کردی، سرزدی، حالا دنبال یک محصول ارزشمند هستی، به این می‌گوییم امید. این باران‌هایی که اخیراً آمد برای کسانی که در استان فارس درخت انجیر دارند ضرر داشت، انجیرها را ترش کرد، ولی او زحمتش را کشیده است.

آن چیزی که دین از ما خواسته، رجاء است، امید است، یک پله پایین‌تر امل است، آرزو است، اما اگر تبدیل شد به امیه و حقم، این می‌شود همین رجاء کاذب، این می‌شود رجاء، دروغ می‌شود و رجاء دروغ، امام باقر (علیه السلام) فرمودند چشم به هم بزنی می‌بینی که جلوی یک خوف واقعی هستی، چون رجاء دروغ بوده، تو را در یک خوف واقعی انداخته، چشم‌هایت باز شد می‌بینی جلوی برزخی، اول کار است و جلوی قیامتی، رجاء، چون رجاء کاذب بوده، حقم بوده، امیه بوده. خب ترس صادق، یعنی ترس بجا، ترس کاذب، ترس نابجا. رجاء صادق یعنی امید بجا، رجاء کاذب یعنی امید نابجا.

فرمود از جاهایی که باید ترست واقعی باشد، احترازت با یک ترس واقعی روبرو باشد (در مقابل) شیطان است. یک سؤال را من گفتم شاید دیشب یک نفر از ما پرسد، کسی نپرسید!

خودمان این سؤال را جواب می‌دهیم. سؤال این است که شما از قول امام باقر (علیه السلام) نقل می‌کنید انسان مؤمن باید از شیطان ترس واقعی داشته باشد و حال اینکه خدای در قرآن کریم می‌فرماید «از شیطان نترسید، از من بترسید». کار شیطان این است که می‌آید «يَخَوْفُ أَوْلِيَاءَهُ»<sup>۳</sup>، و دوستان خودش را می‌ترساند، «فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ»<sup>۴</sup>، از شیطان نترسید، از من بترسید.

بالاخره ترس از شیطان باید ترس صادق باشد، ترس بجایی است یا ترس بجایی نیست؟ این سؤال است، جواب سؤال در فرهنگ اهل بیت (علیهم السلام) خیلی روشن است. دیشب هم تصریح کردم، جواب یک کلمه است. می‌گوید از خودت باشی و خودت، شیطان ترس دارد، وهم دارد.

اما اگر دستت در دست من باشد، «ان كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانْ صَعِيفًا»<sup>۵</sup>، شیطان عددی نیست، رقمی نیست، اگر دست

در دست من باشد، می شود علی بن ابی طالب (علیه السلام)، دارد بیل می زند و باغ تولید می کند. خود حضرت می فرماید یک دفعه دیدم که یک دخترک بسیار زیبا، آرایش کرده، با لباس بدن نما جلوی من ظاهر شد، به سنت اولیا و اوصیاء بلافاصله چشم خود را دوختم، می دانید که در فرهنگ دینی ما نگاه بی هوا، نگاه غیرخواسته به نامحرم یک لحظه حرام نیست؛ لذا تعبیر «أَوَّلُ النَّظَرِ لَكَ وَالثَّانِيَهُ عَلَيْكَ»<sup>۶</sup>، نگاه اول نوش جانست، اگر ادامه دادی گناه است، اگر رویت را برگرداندی و دوباره نگاه کردی گناه است، ادامه اش گناه بود و تکرارش نیز گناه است. روایت هم می گوید که اگر چشم افتاد و بلافاصله چشمت را به آسمان دوختی همه ثواب آسمانیان را برای تو می نویسند که داری از گناه فرار می کنی، به زمین چشم دوختی همه ثواب زمینیان را برای تو می نویسند، یا ثواب آسمانیان، یا ثواب زمینی. بارک الله به این دین.

امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود که بلافاصله من چشم دوختم، فقط یک سؤال کردم، گفتم که «مِنْ أَنْتَ حَتَّى أَخْطِبُكَ مِنْ أَهْلِكَ»، مولای ما و شما خوش سلیقه هم بوده، ما هم نباید بدسلیقه باشیم. حضرت فرمودند و گفتند تو که هستی، می خواهیم بیایم خواستگاری.

خب، با آن صدای طننازش گفت: «انی أنا الشیطان»، من شیطان هستم. می دانید که جن می تواند به صورت های مختلفی خودش را متجسم کند. حضرت می فرمایند: «تا گفت من شیطان هستم، این بیل که به دستم بود، پرت کردم به سوی او». این جمله را فرمودند: «عُرِّي غَيْرِي قَدْ طَلَّقْتُكَ ثَلَاثًا»<sup>۷</sup>، برو دنبال دیگری، من تو را سه طلاقه کردم. «لَارْجِعَةَ فِيهَا»، طلاقها که سه تا می شود، دیگر قابل رجوع نیست. جواب روشن شد، دستمان در دست خدای رحمان باشد، شیطان عددی نیست. «ان كيد الشيطان كان ضعيفاً»<sup>۸</sup>، خودمان بخواهیم بدون تکیه بر پروردگار با شیطان دربیفتیم، ما عددی نیستیم.

خُب! ترس صادق را عرض کردم، امید صادق در چه مواردی است؟ ببینید من چون احساس می کنم، بعضی از امور بدیهی است گفته نمی شود و نمی گوئیم. الان هستند کسانی که از اموری می ترسند که این امور از نظر دین هیچ ارزشی ندارد. مثلاً عرض می کنیم، می گویند طالع ما را نحس نوشتند. دین به طالع اعتقادی ندارد، یک نفر طالعش سعد است، یک نفر طالعش نحس است، اگر در اشعار بزرگانی مثل جناب حافظ آمد:

طالع اگر مدد دهد، دامنش آورم به کف      گر بکشم زهی طرب، ور بکشد زهی شرف

این طالع با آن طالع خرافی متفاوت است، این طالع را چه معنا می کند، بیت آخر همین غزل، بیت آخر همین غزل تنها موردی است که در اشعار حافظ نام مبارک شهر امیرالمؤمنین (علیه السلام)، نجف آمده است:

حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان به صدق      بدرقه رهن شود همت شحنه نجف

این طالعی است که از نجف می جوشید. ترس از قضا و قدر، ترس، ترس نابجا است، قضا و قدر به این معنا که بخواهد یک چیزی را خدای متعال به عنوان ظلم بر من روا داشته باشد، نیست. تمام استعدادهای کمال را خداوند به همه انسانها داده، چون فطرت توحیدی دارد. ترس از مرگ، ترس نابجا است، «وَإِنَّمَا تَتَّقِ لَوْلَا مَنْ دَارَ إِلَى دَارٍ». یک میلیارد دلار اگر به من و شما بدهند و بگویند نه ماه و ده روز در شکم مادر بودی، دنده عقب بزن می خواهیم نه ماه و ده روز دیگر ببریم در شکم مادر، می گوید غلط بکنم از این کارها بکنم. «فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ»<sup>۹</sup>، چرک و ظلمت و کثافت و ...

ما وقتی می رویم در عالم برزخ بعد از مرگ، دقیقاً همین حال را پیدا می کنیم. می گوئیم کجا بودیم؟

به چی دل بسته بودیم «وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»<sup>۱۰</sup>، زندگی اینجاست، وسعت اینجاست، فسحت اینجاست، لذا مرگ ترس ندارد، ترس از مرگ ترس نابجا است. ترس از عملکرد دیگری، گنه کرد در بلخ آهنگری، به شوستر زدند گردن مسگری ...

صریح آیه قران است: «الَّتِي رُوزِرُ وَرُوزِرُ أُخْرَى وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى»<sup>۱۲</sup>، الان عزیز دلم در ارتباط با اهمیت حفظ و تربیت بچه ها فرمودند، درست فرمودند، یک نکته را به شما پدر و مادرها می گویم، نکته قابل توجهی است، می آیند در مشاوره هایی که ما داریم. می دانید که حاج آقا دخترم از دست رفت، حاج آقا پسر من از دست

رفت. بررسی می‌کنیم می‌بینیم هیچ مشکلی این پدر و مادر در تربیت نداشتند، زحمتشان را کشیدند، مدرسه خوب گذاشتند، با فامیل بدش رفت و آمده نکرده؛ اما نشده. برای اینکه این والدین کمتر غصه بخورند من سه تا، چهار تا نمونه ذکر می‌کنم. می‌گویم که بین عزیز دل، آی بابا، هرکاری که نوح پیغمبر (علیه السلام) بلد بود برای بچه‌اش کرد، نشد، نشد. هر کاری بود امام هادی (علیه السلام) برای جعفر کذاب کرد، نشد. هر کاری حضرت نوح و حضرت لوط (علیهما السلام) بلد بودند برای زنانشان کردند، نشد. هر کاری پیغمبر اکرم ما (صلی الله علیه و آله) می‌دانست برای عایشه و حفصه کرد، پیغمبر رحمت است، نشد، چرا؟ چون در کنار همه عوامل یک عامل در وجود من است به نام اراده و من با اراده، انسان هستم.

یک موقعی من فکر می‌کردم، خیلی هم ذهنم را درگیر کرده بود، با اساتیدم این مسئله را مطرح کردم، تقریباً همه به این جا رسیدیم که می‌خواهم بگویم، این چیزی که می‌خواهم بگویم شاید ثمره سال‌ها فکر و تأمل روی یک مقوله است. در بحث جبر و تفویض، خب یک حساب انگشتی که می‌کنیم می‌بینیم جبر باید غلبه داشته باشد، خدا هست و من در بودنش هیچ نقش نداشتیم، خدا همان طوری که هست هست، من در اینکه خدا چطور باشد نقشی نداشتیم. خدا ذاتی و اسمائی و صفاتی دارد، من نقشی ندارم. خدا کاری کرده است و عالم را آفریده، عوالمی آفریده است، من نقشی ندارم، خدا انسان را آفریده، من در آن نقشی ندارم. زنی یا مرد، من در آن نقشی ندارم، با چه آی کیو، من در آن نقشی ندارم.

«فَاللَّهُمَّ اجْعَلْهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا ۱۳»، من در آن نقشی نداشتیم، عالم را آن طور که دوست داشته چیده، من را آن طور که دوست داشته آفریده، همه این‌ها دارد جبر را تقویت می‌کند، یعنی ۹۰ درصد ما را می‌کشاند به سمت اینکه کار دست دیگری است.

اما این طرف قضیه خدا به دو تا موجود، دو تا موجود، انسان و جن یک موهبتی داده که آن قدر این موهبت عظیم است و عظیم است و بزرگ است و موثر است که این ده درصد در مقابل آن نود درصد قد علم می‌کند؛ آن موهبت چیزی نیست جز اراده.

این که گویی این کنم یا آن کنم خود دلیل اختیار است ای صنم

این جمله را در دعائمه (علیهم السلام) به ما یاد دادند: «أَعْلَمُ أَفْضَلُ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ عَزْمُ ارَادَةٍ يَخْتَارُكَ ۱۴»، «وَأَعْلَمُ»، من یقین دارم. امام معصوم فرمود: «أَنَّ أَفْضَلَ زَادِ الرَّاحِلِ إِلَيْكَ»، بالاترین توشه برای کسی که بخواهد به سمت تو بیاید چیست؟

«عَزْمُ ارَادَةٍ يَخْتَارُكَ بِهَا»، یک یا الله بگوید راه بیفتد، یک یا الله، بالا سر دیوار است. بالاترین توشه برای کسی که به سمت تو بخواهد بیاید چه است؟ یک یا الله بگوید راه می‌افتد، یا الله.

بالا سر دیوار است، رفته برای دزدی، از دزدان قدر است، از آن لات‌های محله، چاقوکش، اراذل و او باش، اسمش بدن را می‌لرزاند، بالاسر دیوار می‌خواهد بیاید پایین، قتل کند، جنایت کند، دزدی کند. قبل از اذان صبح، قدیم

پیش‌خوان داشتیم، بخشی از آیات قرآن را می‌خواندند، به گوشش یک آیه خورد «الَّذِينَ آمَنُوا أَن تَحْشَعُ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ ۱۵»، زمانش نرسیده، دل‌ها بلرزد از یاد خدا.

بعضی از حرف‌ها تیر است، تیر. تا این آیه را شنید جناب فضیل بن عیاض به فکر فرورفت، سرش را به آسمان بلند کرد، گفت: «بَلَى وَاللَّهِ قَدَّانَ، بَلَى وَاللَّهِ قَدَّانَ». چرا، چرا، وقتش رسیده است. به جای اینکه از این طرف دیوار بیاید پایین، از آن طرف دیوار که بالا آمده بود رفت پایین. آمد و همه اموالی که می‌دانست مال دیگران است، داد، آن‌هایی که نمی‌دانست رد مظالم داد، لباس تنش را هم داد، جمع شدند به تنش لباس کردند، برهنه نماند. این فضیل بن عیاض بالای دیوار دزدی، یک یا الله گفت الان هشت نفر در عالم به‌عنوان زهد و عبادت و تقوا مشهورند، یکی از آن‌ها جناب فضیل بن عیاض است. ماشاء الله، ماشاء الله.

امام کاظم (علیه السلام) است، در بغداد دارد راه می‌رود، بغداد الان هم پایتخت است، از در خانه‌ای رد شد دید صدای ساز و آوازی بیرون می‌آید، همزمان کنیزی آمد بیرون که آشغال بگذارد بیرون. حضرت فرمودند که این خانه صاحبش زنده است؟

(کنیز گفت: «بله، زنده است».)

حضرت فرمودند این صاحبش آزاد است یا غلام است یا برده است؟

گفت آقا این حرف‌ها چیست؟

صاحب این خانه را همه می‌شناسند، صاحب این خانه برده باشد؟ بشر است، از بزرگان است، این آزاد است، این بنده نیست. امام فرمودند درست است، اگر بنده بود این آواز و صدای ترانه از خانه‌اش بیرون نمی‌آمد، این پارتی که در خانه‌اش راه انداخته نبود، او بنده نیست آزاد است، اگر بنده بود، بندگی می‌کرد.  
این حرف‌ها یک مقدار طول کشید، کنیز برگشت، بشر گفت طول دادی کجا بودی؟ گفت: «هیچی!».

نه، آشغال گذاشتن یک دقیقه است نه ده دقیقه. گفت که در واقع داشتم می‌رفتم، یک آقایی رد شد و یک سؤال کرد و گفت صاحب این خانه بنده است یا آزاد است؟

گفتم که آزاد است، بنده نیست و غلام نیست. فرمود که همین است، آزاد است که از این غلط‌ها می‌کند، بنده بود بندگی می‌کرد. مثل صد تا تیری که به دل بنشیند، تاریخ می‌گوید بشر از تخت آمد پایین.

حالا رقصه‌ها دارند می‌رقصند، مشروب و ترانه، یک پارتی تمام‌عیار. آمد پایین، آمد توی خیابان دوان‌دوان، رسید به امام معصوم و افتاد روی پاهای حضرت و گفت آقا می‌خواهم بنده بشوم. آقا فرمود در باز است، یک یا الله، یک یا الله. این قدر این فهمیده است، این قدر فهمیده است. به برکت اینکه وقتی توبه کرد به دست امام معصوم، پاهایش برهنه بود، تا آخر عمر کفش نپوشید و جوراب نپوشید، امروزه به او می‌گوییم «بشر حافی». ما یک راجع و راکب داریم و یک حافی داریم، حافی یعنی کسی که پابرهنه است، پایش برهنه است.

ما با یکی از خوبان روزگار رفتیم عتبات عالیات، وارد سرزمین عراق شدیم کفش‌هایش را درآورد، اهل دل بزرگی است، چشمش هم باز است، گوشش هم باز است و دلش هم باز است. خب، رفتیم نجف، رفتیم کربلا، رفتیم کاظمین و آمدیم سامرا و دوباره برگشتیم دوبرتبه کاظمین. تمام این مدت کفش پایش نبود، من دیدم توی صحن حضرت موسی بن جعفر (علیه السلام)، مرتب پایش را می‌زند به زمین، آقا شمس‌الدین چه کار می‌کنید؟ گفت که هیچی، یک هسته خرما رفته در پایم. باز یک مقدار راه رفتیم دیدم دوباره پایش را می‌زند زمین، گفتم آقا شمس‌الدین چیست؟

نشستیم پایش را آورد بالا، دیدیم یک شیشه به اندازه یک سانت رفته داخلش. من عزا گرفتم گفتم این پیرمرد که شیشه را الآن در بیاوریم، باید برویم بخیه کنیم، خون و صحن مطهر. نشستم شیشه را کشیدیم بیرون، به جد شما قسم یک قطره خون نیامد و بالافاصله التیام یافت، انگار نه‌انگار. من تعجب کردم و برای او عادی بود. گفتم آقا شمس‌الدین خون نیامد؟

گفت که نباید خون بیاید. یک هفته است برای اهل بیت (علیه السلام) دارد پیاده‌روی می‌کند، پای برهنه راه می‌رود. دیدید در راهپیمایی اربعین یک عده‌ای پای برهنه می‌روند.

«صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»

این جور نیت کردیم شب چهارم یک مقداری از مصائب امام سجاد (علیه السلام) بخوانیم، حیف است که در دهه اول از علی بن حسین (علیه السلام) که از ارکان جریان عاشورا است، مصیبت مستقلی خوانده نشود. اگر زینب کبری (سلام الله علیها)، ام‌المصائب عاشورا است، امام سجاد (علیه السلام) هم ابوالمصائب عاشورا است. دو تا، سه تا از روضه‌هایش را عرض کنم، مجلس آماده بشود، فیض هم آماده است.

اولین جایی که به‌عنوان روضه و مصیبت امام سجاد (علیه السلام) در مقاتل مطرح می‌شود موقعی است که در تاریخ مقتل نوشته امام سیدالشهداء (علیه السلام) لحظات آخر را بسر می‌بردند، افتاده بودند و در خون خود می‌غلطیدند، اما هنوز حضرت هوشیار است و زنده است. یک مرتبه امام سجاد (علیه السلام) خودش را از تخت پایین انداخت. مقتل نوشته عصایی به دست گرفت و شمشیر را حمایل کرد. آمد به سمت صحرا، چشم امام حسین (علیه السلام)

به پسرش افتاد و فریادش بلند شد: «أُحْتَى»، خواهر جان بگیر علی ابن‌الحسین (علیه السلام) را، زمین از حجت خدا خالی نشود، دوان‌دوان زینب کبری (سلام الله علیها) آمد امام سجاد (علیه السلام) را گرفت و آرام‌آرام آورد داخل خیام. غیرت الله است، فریاد زد عمه‌جان بگذار بروم جانم را فدای پدرم کنم.

روضه دوم امام سجاد (علیه السلام) این است، خبرنگار کربلا می‌گوید که خیمه‌ها سوخته و یک خانمی در یک خیمه نیمه‌سوخته تردد دارد، گفتم خانم، فرار کن، نمی‌بینی همه‌جا آتش گرفته. فرمود من در یک خیمه بیمار دارم.  
«صَلِّ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ».

یک روضه دیگری اشاره کنم، منهال می‌گوید در شام بودم، کاروان اسراء را که وارد شام کردند، دیدم سیدالساجدین

(علیه السلام) غل جامعه در گردنش است، روی یک مرکب بی جهاز نشسته، آمدم جلو و گفتم آقا من از شیعیان شما هستم، اگر کاری باید انجام بدهم بفرمایید من انجام بدهم. فرمود: «دوتا کار بکن، اول اینکه بگو به کسانی که نیزه‌های سرها به دست آنها است به گونه‌ای حرکت کنند که مردم کمتر به این زن و بچه نگاه کنند». جگرت باید با این مسئله دوم آتش بگیرد، فرمود: «منهال من دست‌هایم بسته است، نمی‌توانم. این زنجیر گردنم آزارم می‌دهد، اگر می‌شود این زنجیر را جابجا کن». منهال می‌گوید: «آمدم زنجیر حضرت را بالا کشیدم، خون تازه از زیر زنجیر ...».

قصد زیارت کن سه مرتبه بگو یا حسین (علیه السلام).

## فهرست منابع

۱. مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی، بحار الأنوار، جلد ۷۵، بیروت - لبنان: دار إحياء التراث العربی، ۱۳۳۸ □ ص ۱۴۰۳، ص ۱۶۵.
۲. خزائلی، محمد علی، متن، شرح و تفسیر دعای ابوحمزه ثمالی، قم: ابتکار دانش، ۱۳۸۷، ص ۱۴۱.
۳. سوره آل عمران، آیه ۱۷۵
۴. سوره آل عمران، آیه ۱۷۵
۵. سوره نساء، آیه ۷۶
۶. وسائل الشیعه، الشیخ الحر العاملی، ج ۲۰، ص ۱۹۳.
۷. نهج البلاغه، حکمت ۷۷.
۸. سوره نساء، آیه ۷۶
۹. سوره زمر، آیه ۶
۱۰. سوره عنکبوت، آیه ۶۴
۱۱. سوره نجم، آیه ۳۹
۱۲. سوره شمس، آیه ۸
۱۳. القمی، الشیخ عباس، مقاتیح الجنان، جلد ۱، ص ۲۲۰.
۱۴. سوره الحديد، آیه ۱۶